

نخستین پیروزی دموکراسی در یک جامعه پسافاشیستی

به مناسبت شصتمین سال ماجرای «اشپگل» در آلمان غربی

وقتی کنراد آدنauer هفتاد و سه ساله، در سال هزار و نهصد و چهل و نه با اختلاف یک رأی به صدراعظمی آلمان غربی انتخاب شد، هیچ‌کس گمان نمی‌برد او برای سیزده سال در این مسند باقی بماند. آدنauer یک سیاست‌مدار کهنه‌کار، مذهبی کاتولیک، خودمحمور و از نسل سیاست‌مداران جمهوری وایمار بود. که باید از پس بحران‌های متعدد آلمان پس از جنگ جهانی دوم برمی‌آمد. آلمان در این زمان کشوری منفور، با کشته‌های بسیار و زیرساخت‌های کاملاً نابودشده و فاقد استقلال ملی بود. کشوری که ارزش پول ملی‌اش (مارک) تقریباً برابر با صفر بود و در بازارهای سیاه، نان و چربی خوک به قیمت‌های کزاف خرید و فروش می‌شد.

مهم‌ترین معضل آدنauer اما جامعه آلمان بود، جامعه‌ای که به گفته هانا آرنت «توانسته بود با سکوت و در بسیاری موارد، همکاری خود، بزرگ‌ترین جنایات تاریخ را رقم بزند». برخی از مطرح‌ترین سیاست‌مداران، روشنفکران و هنرمندانی که پس از جنگ جهانی وارد عرصه شدند، پیش از هر چیز به دنبال فهم پدیده فاشیسم و چگونگی جلوگیری از پدیدآمدن دوباره آن بودند. هلموت اشمیت که خود سال‌ها بعد صدراعظم آلمان شد، در این باره می‌گوید: «آن‌ها زنان و مردانی بودند که برای پیشرفت کاری به عنوان سیاست‌مدار یا روشنفکر وارد عرصه شده بودند، بلکه آمده بودند تا دیگر هیچ‌گاه در تاریخ آلمان فاجعه‌ای چون فاشیسم روی ندهد.» آدنauer معتقد بود که جامعه آلمان اصولاً هنوز آماده دموکراسی و آزادی نیست و باید دموکراسی به او آموزانده شود. در نتیجه در بسیاری از موارد بدون توجه به خواست عمومی جامعه به دنبال پیگیری سیاست‌های مورد نظرش بود، سیاست‌هایی که آلمان غربی را کاملاً متکی به بلوک غرب کرده، توجهی به نقش زنان در جامعه نداشت و به دنبال راه‌انداختن ارتش جدیدی برای آلمان غربی بود. این تناقضی بود که دولت آدنauer و جامعه آلمان غربی با آن دست‌به‌گریبان بودند. از سویی نهاد دولت و سیستم سیاسی حاکم، یک ساختار نسبتاً دموکراتیک بود. از سوی دیگر دولت و شخص آدنauer کوچک‌ترین علاقه‌ای به درگیرشدن جامعه به مسائل سیاسی نشان نمی‌داد و می‌خواست خودش مانند یک دولت پدرسالار، سیاست را به تنهایی پیش ببرد. برخلاف ایده‌های آدنauer اما، در سال‌های بعد این تناقض باعث درگیری‌های بسیار زیادی در سطح جامعه آلمان غربی شد.

آلمان در سال‌ چهل و نه به دو کشور تقسیم شد، با این حال مردم آلمان تا اواسط دهه پنجاه میلادی امید داشتند که کشورشان دوباره یکپارچه شود، با شروع جنگ کره و درگیری شوروی و آمریکا اما این امید از بین رفت چراکه آدنauer با دفاع از دکترین سیاست قدرت، آلمان غربی را کاملاً وابسته به بلوک غرب کرد و در برابر آلمان شرقی قرار گرفت. او کوشید تا از طریق همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و در نهایت نظامی با بلوک غرب، به‌خصوص آمریکا و فرانسه، استقلال آلمان غربی را تضمین کند اما هم‌زمان یکپارچگی دو آلمان را برای سی سال به تعویق انداخت.

دولت آدنauer با بستن قراردادهای تجاری با فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی معروف به قرارداد آهن و زغال‌سنگ، هم اعتماد کشورهای بلوک غرب را جلب کرد و هم اقتصاد درهم‌شکسته آلمان را بهبود بخشید.

با توجه اینکه آلمان شرقی با اقتصاد کمونیستی توانسته بود حداقل‌ها، شامل مسکن، خوراک و پوشاک را برای جامعه خود فراهم کند، دولت آدنauer تحت فشار برای ثبات اقتصادی بود. در این شرایط یک اقتصادبازار آزاد برای دولت او قابل تصور نبود، او کوشید تا از طریق همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و در نهایت نظامی با بلوک غرب تعریف سوی دیگر یک اقتصاد سوسیالیستی هم برای کشوری که خود را در بلوک غرب تعریف می‌کرد، تشدنی به نظر می‌آمد. این موضوع باعث شد تا لویدویگ ارهارت، وزیر اقتصاد وقت، یک ساختار اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد با قدرت نظارت دولتی (سیستم مالیاتی بسیار دقیق) و حمایت‌های بسیار مهم اقتصادی از ا فشار فرودست جامعه بنا کند. با تحول در اقتصاد آلمان غربی، از سویی امکان مصرف‌گرایی برای ساکنان این کشور بسیار زود فراهم شد. در حالی که هم‌زمان با متحول‌کردن سیستم بانزنشکنی و پروژه‌های اصلی خانه‌سازی (پس از جنگ) دولت توانسته بود توازنی میان اقتصاد سرمایه‌داری با سویه‌های سوسیالیستی ایجاد کند. به این دوره حدودا ده ساله، دوره شکفتی اقتصادی نیز می‌گویند. این ثبات اقتصادی در ابتدا مایه راحتی خیال آدنauer از تنش‌های سیاسی بود. جامعه چنگ‌زده، فقیر و شکست‌خورده آلمان غربی هم در ابتدا خود را کاملاً از مشارکت فعالتنه سیاسی دور نگاه داشته بود و از اینکه امکان مصرف‌کردن، سرفرقت و کارکردن به دست آورده است، بسیار خشنود بود. اما دقیقاً در همین نقطه آرامش و ثبات بودن که جامعه آلمان غربی شاهد نخستین درگیری‌های کلان سیاسی شد. یکی از مهم‌ترین معضلات جامعه آلمان و همچنین دولت آدنauer مسئله جامعه پسافاشیستی و رفتارهای نژادپرستانه و یهودستیزانه در سطوح مختلف جامعه بود. این مسئله با ورود کارگران مهاجر وارد مرحله جدیدی شد.

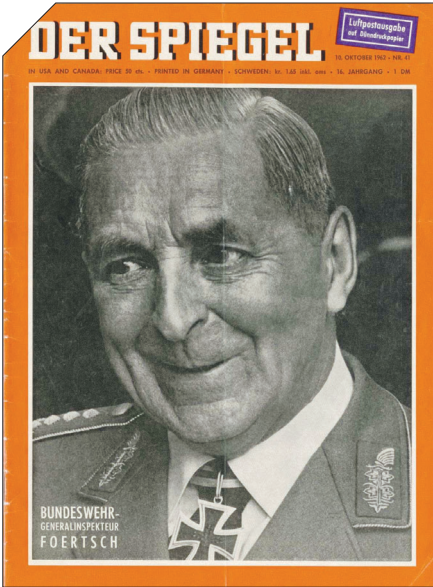
از آن‌جایی که میزان نیروی کار ماهر در آلمان غربی پس از جنگ بسیار پایین بود، دولت کوشید با تسهیلات و توافقی‌نامه‌هایی با کشورهای ایتالیا، یوگوسلاوی، یونان و بعدها ترکیه این کمبود نیرو را جبران کند. اما شرایط غیرانسانی زندگی کارگران به همراه رفتار نژادپرستانه جامعه آلمان غربی نشان‌دهنده یک مشکل بزرگ بود و دولت آدنauer در دامن‌زدن به این معضل نقش عمده‌ای داشت. استفاده نسبتاً گسترده دولت از نیروهای کرد.

نابرابری واقعی است که توی چشم می‌زند. در آمد ثروتمندترین

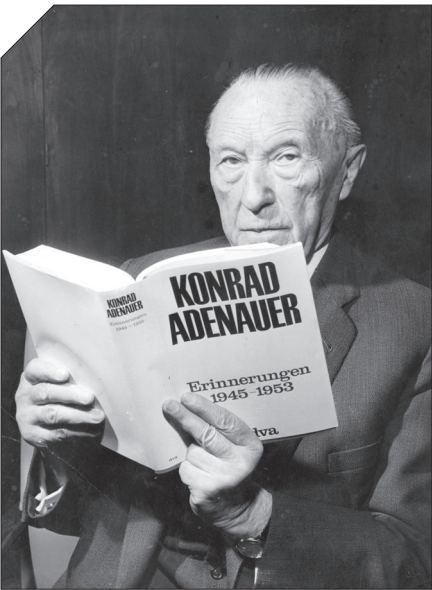
دهک جامعه ایران در ابتدای دهه ۱۳۹۰ به اندازه ۱۰٫۵ برابر فقیرترین دهک بود و تا پایان دهه، به ۱۴ برابر افزایش یافت. مطالعه‌ای نشان می‌دهد ثروت دهک برخوردار جامعه بیش از ۴۵ برابر فقیرترین دهک است و بالغ بر ۵۰ درصد ثروت کشور در اختیار دهک مرفه است. ۸۰ درصد سیرده‌های حقیقی بانک‌ها در اختیار ۱۰ درصد سیرده‌گذاران است. این وضعیت در طول دهه ۹۰ بدتر شده است و دیگر فرصت‌های ناشی از رشد اقتصادی دهه ۱۳۸۰ نیز وجود ندارند تا ماندگاری فقر در فقر طولانی نباشد.



تظاهرات برای اشپگل، روی پلاکارد نوشته شده: این دربارۀ اشپگل نیست، دربارۀ آزادی بیان است



شماره ویژه اشپگل که باعث تعطیلی‌اش شد



در همین زمان با اضافه‌شدن کلیساهای پروتستان به جنبش، آدنauer کاتولیک درجاری یک از مهم‌ترین بحران‌های کابینه‌اش شد. گوستاو نویمان، تنها عضو پروتستان کابینه علیه تکروری‌ها و استبداد آدنauer از کابینه استعفا داد و به همراه مارتین نویمبولر مبارز ضد هیتلری و کشیش مطرح پروستان به جنبش «بدون من» پیوست.

در این اثنا، با وتوی پارلمان فرانسه علیه ادغام ارتش آلمان در ارتشی اروپایی، دولت فرانسه مجبور به عقب‌نشینی شد و طرح ادغام آلمان غربی در ارتش اروپایی یا ارتش غربی برای مدتی مسکوت ماند. این اتفاق باعث انشقاق بین سندیگاهای کارگری، جنبش‌های دانشجویی و زنان و گروه‌های مسیحی شد، چراکه خواست‌های متفاوتی را دنبال می‌کردند، از سویی دیگر با اعمال نفوذ دولتمردان در سندیگاهای کارگری و اعلام انحلال سازمان «زنان آلمان غربی» به جرم حمایت از اتحاد شوروی توسط قاضیان دوره آدنauer، جنبش بدون من نتوانست در برابر نظامی‌گری دولت آدنauer مقاومت کند و در نهایت او توانست در سال هزار و نهصد و پنجاه و پنج با بستن قراردادهای پاریس، آلمان غربی را عضو پیمان اتلانتیک شمالی یا ناتو کند.

جنبش «بدون من» هرچند از منظر سیاسی شکست خورد اما به جامعه آلمانی نشان داد برای احقاق حقوق‌شان باید بجنگند، به خیابان بیایند و حزب، گروه، سازمان و اتحادیه تأسیس کنند. بر همین اساس بود که سه سال بعد، در سال هزار و نهصد و پنجاه و هفت، با اعلام احتمال اتمی‌شدن آلمان غربی، دوباره مخالفان جنگ و مدافعان صلح به خیابان آمدند و دور جدیدی از اعتراضات شکل گرفت. در مارچ هزار و نهصد و پنجاه و هفت، صد و بیست هزار نفر در هامبورگ به خیابان می‌آیند تا علیه اتمی‌شدن آلمان غربی اعتراض کنند. هرچند دولت آدنauer حاضر به عقب‌نشینی از اتمی‌شدن آلمان غربی نشد اما، جامعه آلمان غربی پس از سال‌ها دیکتاتوری و تجربه هولناک فاشیسم، داشت دوباره تمرین دموکراسی می‌کرد و می‌آموخت چگونه از آزادی دفاع کند.

در سال هزار و نهصد و شصت و دو، مقاله‌ای در هفته‌نامه معتبر «اشپگل» در انتقاد از وزارت دفاع آلمان غربی منتشر شد که منجر به بروز مهم‌ترین بحران دولت آدنauer شد، بحرانی که در کل دوران او سابقه نداشت و در تاریخ آلمان به عنوان یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های آزادی بیان در برابر سانسور دولتی محسوب می‌شود.

درگیری بین رودلف گوستین، سردبیر «اشپگل» و یوزف استراوس، وزیر دفاع از چندی پیش شروع شده بود، زمانی که در «اشپگل» مطلبی درباره رشوه‌گیری در وزارت دفاع منتشر شده بود. اما با انتشار مقاله کنراد آلرز در هشتم اکتبر سال شصت و دو، درباره مقاله نظامی آمریکا و آلمان غربی به نام «فالکس شصت و دو» درگیری بالا گرفت. مقاله نته‌ها مانورهای آمریکا در آلمان غربی را به باد انتقاد می‌گرفت بلکه درباره همکاری‌های اتمی دولت آلمان غربی و آمریکا نیز افشاکری می‌کرد.

انتشار این مقاله باعث خشم دولت آدنauer شد. یوزف استراوس، وزیر دفاع در پانزدهم اکتبر از تعطیلات به پایتخت بن بازگشت و با حمایت کامل آدنauer شکایتی از



چشم‌انداز، ابعاد اخلاقی و فلسفی، ابعاد سیاسی و راهکارهای کاهش نابرابری را به اشتراک گذاشته‌اند.

یکی از مزایای مهم این کتاب تلاش برای ارائه راهکارهاست. راهکارهای کتاب در یک تقسیم‌بندی کلی سه مرحله پیش از تولید، تولید و پساتولید را در بر می‌گیرند و در بخش‌های چهارم تا یازدهم کتاب گنجانده شده‌اند و به‌این‌ترتیب بیش از ۶۰ درصد صفحات کتاب معطوف به راه‌حل‌هاست. راهکارهای ارائه‌شده عمدتاً معطوف به توزیع سرمایه انسانی، تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، (باز)توزیع سرمایه مالی، تغییرات فناوریانه، سیاست‌ها و ابزارهای بازار کار، چتر حمایت اجتماعی و مالیات تصاعدی است. اگرچه کتاب با محوریت نابرابری در کشورهای غربی است؛ اما همه فصول حاوی بینش‌هایی عمیق برای سایر کشورها و از جمله ایران نیز هست.

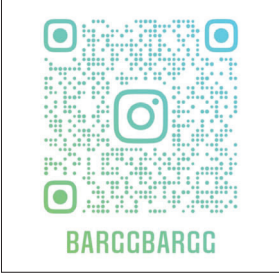
ویراستاران کتاب تأکید می‌کنند که اجماعی بین نویسندگان کتاب وجود دارد، درباره اینکه نابرابری را باید اولویت داد و مقابله با نابرابری صرفاً از طریق تحریک رشد اقتصادی یا حذف مداخلات دولتی اتفاق نمی‌افتد. آنها متذکر می‌شوند که «میان نویسندگان بخش‌های مختلف کتاب حاضر توافقی عمومی وجود دارد که در اقتصادهای ما زمین بازی به ضرر فقرا و طبقه متوسط شیب یافته است. شرکت‌ها، و اغتیا قدرتی بیخیش از اندازه اعمال می‌کنند و تأثیری افراطی بر تعیین قواعد بازی دارند» (صص. ۴۲-۴۱). به‌علاوه «همایش نشان داد که برای مبارزه با نابرابری با کمبود ایده و ابزارهای سیاست‌گذارانه مواجه نیستیم» (ص. ۴۳). جای امیدواری است که اقتصاددانان از موضع اغلب منتقد به موضع تلاشگر برای تدوین راهکارهای

کاهش نابرابری حرکت کرده‌اند. نکته بسیار مهمی که کتاب نشان می‌دهد، این است که همگان، از شرکت‌ها گرفته تا دولت‌ها و جنبش‌های مردمی می‌توانند در مبارزه با نابرابری نقش ایفا کنند. فراتر از آن این واقعیت روشن می‌شود که به نفع مبارزه سودآور با نابرابری هم استدلال نظری و هم شواهد کافی وجود دارد. شرکت‌ها، دولت‌ها و کارآفرینان همگی برندگان مبارزه با نابرابری هستند، مشروط به آنکه این مبارزه به‌درستی طراحی شود. من در متنی که با عنوان «مبارزه سودآور با نابرابری» برای این کتاب نوشته‌ام، نشان داده‌ام که چگونه این کار ممکن است و در برخی تجربه‌های جهانی عملیاتی نیز شده است.

کتاب «مبارزه با نابرابری» را به دلیل همه آنچه نوشته شد، می‌توان به علاقه‌مندان اقتصاد، سیاست اجتماعی، سیاست عمومی و مقابله با نابرابری و توسعه عدالت توصیه کرد. کتابی که حاوی بینش‌های عمیقی برای هرکسی است که تمایل دارد سیاست‌هایی برای بهبود وضع بشر در دنیای نابرابر امروز صورت‌بندی کند یا از چنین سیاست‌هایی حمایت کند. این کتاب اقتصاددانان، فیلسوفان و جامعه‌شناسان را فراخوانده است تا هم تحلیلی عمیق‌تر از جرای و پیامدهای نابرابری به دست بدهد

و هم سیاست‌های روشنی ارائه دهد برای مقابله با این نابرابری که تمدن بشر را تهدید می‌کند.

کتاب «مبارزه با نابرابری» ویراسته اولیویه بلانچارد و دنی رودریک با ترجمه رضا بخشی‌آنی و مجید امیدی، در ۳۸۸ صفحه با قیمت ۱۶۰ هزار تومان در نشر روزنه در آبان ۱۴۰۱ منتشر شده است. برای خرید کتاب می‌توانید از طریق صفحه اینستاگرام برگبرگ (barggbargg) اقدام کنید. با اسکن بارکد زیر به برگبرگ بپیوندید.



وقتی کنراد آدنauer هفتاد و سه ساله، در سال هزار و نهصد و چهل و نه با اختلاف یک رأی به صدراعظمی آلمان غربی انتخاب شد، هیچ‌کس گمان نمی‌برد او برای سیزده سال در این مسند باقی بماند. آدنauer یک سیاست‌مدار کهنه‌کار، مذهبی کاتولیک، خودمحمور و از نسل سیاست‌مداران جمهوری وایمار بود. که باید از پس بحران‌های متعدد آلمان پس از جنگ جهانی دوم برمی‌آمد. آلمان در این زمان کشوری منفور، با کشته‌های بسیار و زیرساخت‌های کاملاً نابودشده و فاقد استقلال ملی بود. کشوری که ارزش پول ملی‌اش (مارک) تقریباً برابر با صفر بود و در بازارهای سیاه، نان و چربی خوک به قیمت‌های کزاف خرید و فروش می‌شد.

مهم‌ترین معضل آدنauer اما جامعه آلمان بود، جامعه‌ای که به گفته هانا آرنت «توانسته بود با سکوت و در بسیاری موارد، همکاری خود، بزرگ‌ترین جنایات تاریخ را رقم بزند». برخی از مطرح‌ترین سیاست‌مداران، روشنفکران و هنرمندانی که پس از جنگ جهانی وارد عرصه شدند، پیش از هر چیز به دنبال فهم پدیده فاشیسم و چگونگی جلوگیری از پدیدآمدن دوباره آن بودند. هلموت اشمیت که خود سال‌ها بعد صدراعظم آلمان شد، در این باره می‌گوید: «آن‌ها زنان و مردانی بودند که برای پیشرفت کاری به عنوان سیاست‌مدار یا روشنفکر وارد عرصه شده بودند، بلکه آمده بودند تا دیگر هیچ‌گاه در تاریخ آلمان فاجعه‌ای چون فاشیسم روی ندهد.» آدنauer معتقد بود که جامعه آلمان اصولاً هنوز آماده دموکراسی و آزادی نیست و باید دموکراسی به او آموزانده شود. در نتیجه در بسیاری از موارد بدون توجه به خواست عمومی جامعه به دنبال پیگیری سیاست‌های مورد نظرش بود، سیاست‌هایی که آلمان غربی را کاملاً متکی به بلوک غرب کرده، توجهی به نقش زنان در جامعه نداشت و به دنبال راه‌انداختن ارتش جدیدی برای آلمان غربی بود. این تناقضی بود که دولت آدنauer و جامعه آلمان غربی با آن دست‌به‌گریبان بودند. از سویی نهاد دولت و سیستم سیاسی حاکم، یک ساختار نسبتاً دموکراتیک بود. از سوی دیگر دولت و شخص آدنauer کوچک‌ترین علاقه‌ای به درگیرشدن جامعه به مسائل سیاسی نشان نمی‌داد و می‌خواست خودش مانند یک دولت پدرسالار، سیاست را به تنهایی پیش ببرد. برخلاف ایده‌های آدنauer اما، در سال‌های بعد این تناقض باعث درگیری‌های بسیار زیادی در سطح جامعه آلمان غربی شد.

که در دوران نازیسیم هیتلری، به عنوان کارمندان، قاضیان، دبیران و معلمان کار کرده بودند، یک لکه سیاه در کارنامه او و باعث عادی‌سازی و ادامه‌یافتن فاشیسم در سطوح مختلف جامعه بود. آدنauer با انتصاب هانس گلوبکه به عنوان دستیار و منشی ویژه صدراعظم با موجی از انتقادات از جناح‌های کونراگون و به‌خصوص از سوی روشنفکران روبه‌رو شد. هانس گلوبکه جزو دبیرانی بود که قانون نژادپرستانه و یهودستیزانه نورنبرگ را در دوران هیتلر ویرایش کرده بود. هرچند او در دادگاه‌های ابتدایی پس از جنگ بیگناه شخصی داده شده بود، اما بررسی‌های بعدی نویسندگان، روشنفکران و وکلای برجسته‌ای همچون هانا آرنت و فرانسیس باور در آلمان غربی نشان می‌داد که او با حکومت هیتلری همکاری داشته است. همچنین فعالان سیاسی و وکلای چون هیلده بنیامین در آلمان شرقی علیه او اعلام جرم کردند. با وجود تمامی این انتقادات آدنauer حاضر به اخراج او از کابینه نشد. او در دفاع از انتصاب گلوبکه ادعا می‌کرد که بیش از هشتاد درصد جامعه آلمانی با نیروهای نازی هیتلری به نوعی همکاری کرده‌اند او نمی‌تواند «تصاً پایله ایی را که در اختیار دارد به علت کل‌آلودبودن دور بریزد».

همان‌گونه که اشاره شد یکی دیگر از کام‌های دولت آدنauer در جهت به‌دست‌آوردن استقلال سیاسی آلمان غربی، همکاری نظامی با دولت‌های غربی بود، بر این اساس در سال هزار و نهصد و پنجاه او به دولت آمریکا پیشنهاد تشکیل دوباره ارتش آلمان غربی را داد. این امر با مخالفت شدید فرانسه از سویی، و احزاب اپوزسیون آلمان شامل حزب سوسیالیست و کمونیست در خود آلمان غربی روبه‌رو شد، اما آدنauer بی‌توجه به پارلمان و حتی کابینه خودش، تلاش‌هایش را برای نظامی‌سازی دوباره آلمان غربی ادامه داد و در نهایت توانست فرانسه را راضی به امضای قراردادی کند که به دولت آلمان اجازه می‌داد در یک ارتش اروپایی ادغام شود. این موضوع اما باعث وحشت و خشم جامعه آلمانی، به‌خصوص جوانان و زنان شد. هراس از اینکه جنگی میان آلمان غربی و شرقی درگیرد و آلمانی‌ها یک‌دیگر را جهت منافع شوروی و آمریکا بکشند.

این‌گونه بود که در کمتر از پنج سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های مدنی و ضد جنگ جهان در آلمان شکل گرفت. زنان و مادران آلمانی با تشکیل‌دادن سازمان «زنان آلمان غربی برای صلح» و سازمان «زنان آلمان غربی»، شروع به برگزاری تظاهرات و تجمعات گسترده علیه نظامی‌گری و سیاست‌های دولت آدنauer کردند. این امر باعث پیوستن جوانان آلمان غربی به این جنبش شد، جوانانی که نمی‌خواستند بار دیگر در جنگی دیگر شرکت کنند. این جنبش که به نام جنبش «بدون من» شکل گرفت اولین جنبش اعتراضی مدنی در دموکراسی نوپای آلمان غربی بود. جنبش «بدون من» در ماه‌ها و سال‌های بعد ادامه یافت و در کام بعدی، با اضافه‌شدن سندیگاهای کارگری و به‌خصوص با حضور بزرگ‌ترین سندیگای کارگری آلمان «د.ک.ب» وارد فاز جدیدی شد. این امر باعث شد احزاب سوسیالیستی درون پارلمان شروع به انتقاد و حملات بیشتری به آدنauer و سیاست نظامی‌گری دولتش کنند.